



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اعتبار و حجیت قطع  
 موضوع جزئی: مقدمه - مقام اول: بررسی حجیت قطع ناشی از مقدمات عقلی - پاسخ شهید  
 صدر به شبهه اخباریین و بررسی آن - حق در مسئله  
 تاریخ: ۲۱ آبان ۱۴۰۲  
 مصادف با: ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۴۵  
 جلسه: ۲۸  
 سال پانزدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### پاسخ شهید صدر به شبهه اخباریین

در مورد برخی روایات که اخباریین برای عدم اعتبار قطع ناشی از مقدمات عقلی، بدان استناد کرده‌اند پاسخ‌هایی را از شیخ انصاری و محقق نایینی و صاحب منتقی الاصول ذکر کردیم و در آنها خدشه شد.

شهید صدر روایات مربوطه را به پنج طائفه تقسیم کرده است.<sup>۱</sup> صرف نظر از اینکه میزان ارتباط این روایات به موضوع بحث چه اندازه است، این پنج طائفه را نقل می‌کنیم و نظر ایشان را در مورد این روایات بیان می‌کنیم.

#### طایفه اول

طایفه اول روایاتی است که دلالت بر تحریم حکم بغیر ما انزل الله می‌کند و کسانی را که بر اساس غیر ما انزل الله حکم می‌کنند یا فتوا می‌دهند مورد لعن و نفرین قرار داده است. از این روایات به دست می‌آید که این کار حرام است.

ایشان می‌فرماید: این طایفه ارتباطی به بحث ما ندارد، ما در مورد حکمی که از طریق عقل قطعی به دست بیاید بحث می‌کنیم و عقل قطعی اگر حکمی را به ما نشان داد، خارج از دایره ما انزل الله نیست. این روایات می‌گویند فتوا به غیر ما انزل الله حرام است ما نیز قبول داریم که فتوا بغیر ما انزل الله حرام است ولی اگر به وسیله عقل قطعی یک حکم شرعی استفاده شد این فتوا بغیر ما انزل الله نیست بلکه عین ما انزل الله است، یعنی ما از این راه ما انزل الله را استفاده می‌کنیم. بنابراین این روایات دلالت بر عدم حجیت قطع ناشی از مقدمات عقلی نمی‌کند.

#### طایفه دوم

طایفه دوم روایاتی است که دلالت می‌کند بر حرمت حکم بلا هدی، بلا حجة و بلا علم. بر اساس این روایات حکم بدون علم یا بدون هادی یا بدون حجت حرام است. این تقریباً نظیر طائفه اول است. آنجا نهی از حکم بغیر ما انزل الله بود و اینجا نهی از حکم بغیر حجة، بغیر هاد یا بغیر علم.

سخن ایشان در مورد این روایات می‌دهد مانند سخنی است که درباره طائفه اول بیان کردند. ایشان می‌فرمایند ما نیز قبول داریم که فتوا و حکم بغیر هاد یا بلا حجة یا بغیر علم قطعاً حرام است، اما اگر ما از طریق عقل قطعی یک حکم شرعی را به دست آوردیم

<sup>۱</sup> مباحث الاصول، ج ۲، ص ۵۶۶

این دیگر حکم بلا حجة نیست، این حکم بلا هدی، بلا علم یا بلا هدایه نیست. پس این روایات نیز به موضوع مورد بحث ما مرتبط نیست.

### طائفه سوم

طایفه سوم روایاتی است که دلالت می‌کند بر نهی از فهم و عمل به دین مستقلاً عن الائمه (علیهم السلام)، طبق این روایات هیچ کس در مورد دین و عمل به آن بی نیاز از ائمه نیست و نمی‌تواند مستقل از آنها خودش حکم دینی را به دست بیاورد و عمل کند. ایشان در مورد این طائفه می‌فرماید: ما زمانی سراغ عقل قطعی می‌رویم که بیانی از طرف ائمه واصل نشده باشد. یعنی اگر قرآن یا روایات بر حکمی دلالت کنند بدون تردید این معتبر است. اما اگر جایی قرآن و روایات بیان نداشته باشند و ائمه چیزی فرموده باشد یا داخل در اطلاقات و عمومات کلام آنها نباشد ولی عقل ما به نحو قطعی آن را دریافت کند، خارج از شمول این طائفه است. پس بر اساس این این طائفه نمی‌توان مستقلاً از ائمه به دین عمل کرد و احکامش را به دست آورد. ما که نمی‌خواهیم استقلالاً این کار را بکنیم. ما می‌گوییم اصل ائمه هستند ولی اگر جایی اینها بیانی نداشتند و عقل ما به نحو قطعی یک حکمی را کشف کرد مشکل و منعی در عمل به آن وجود ندارد.

### طائفه چهارم

طائفه چهارم روایاتی است که دلالت می‌کند بر اناطه همه امور به معرفت ولی الله و چنانچه دلالت ولی الله و ولایت ولی الله نباشد هیچ عملی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و ظاهرش این است که بدون آنها این عمل صحیح نیست.

شهید صدر در این مورد می‌فرماید: آنچه از این روایات به دست می‌آید، نفی قبولی عمل است و این غیر از نفی صحت است. این روایات دلالت بر نفی صحت نمی‌کند. در روایت آمده: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لِيَاةً وَ لِيَّ اللهُ فَيُؤَالِيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ مِنْهُ أَلَيْهِ، مَا كَانَ عَلَى اللهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ» کسی که به ولایت ولی الله معرفت و آگاهی نداشته باشد، عملش ثواب ندارد. اینکه می‌گوید ثواب ندارد آیا به معنای این است که صحت ندارد؟ خیر، ظهور در عدم صحت ندارد. به عبارت دیگر این روایت نمی‌خواهد بگوید اگر کسی عملش را بدون معرفت ولی خدا و بدون ولایت او انجام دهد عملش باطل است. فرق است بین بطلان عمل و عدم پذیرش و قبولی عمل و عدم ثواب چون عملش ممکن است صحیح باشد، صحیح یعنی تام الاجزاء و الشرائط ولی این عمل اگر صحیح هم باشد ثواب ندارد و مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

### طائفه پنجم

طائفه پنجم روایاتی است که از عمل به قیاس و استحسان و رای منع می‌کند. بیشتر هم تعبیر رای را به کار بردند مثل این روایت «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَ مَنْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ» کسی که به رایش عمل کند و فتوا دهد. متدین به چیزی شده که لایعلمه و کسی که اینچنین باشد کأنه با خدا مخالفت کرده از این جهت که چیزی را حلال کرده و یک چیزی را حرام کرده است. چیزی که را نمی‌دانسته حلال یا حرام کرده است. پس این روایات نهی کرده است از فتوا به رأی و کسی که عمل می‌کند به رای و قیاس و استحسان مشمول فَقَدْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ است که خداوند برای او عذاب در نظر گرفته است. پس عقل قطعی بی اعتبار است.

ایشان از این طائفه نیز جواب می‌دهند که اساساً منظور از رای در این روایات یا علم یا امثال آن در واقع ادله ای است که موجب ظن است آن عقلی است که موجب ظن است. یعنی کأنه نهی می‌کند از عقل ظنی یا حکم ظنی عقل و این اصلاً ربطی به حکم قطعی عقل ندارد.

**سوال:**

**استاد:** مقدمات عقلی دو دسته است برخی مقدمات عقلی مفید یقین است و برخی مفید ظن است. این روایات در واقع آن دسته از ظنیات که حاصل از عقل است را منع می‌کند و ناظر به عقل قطعی نیست. شاهد آن این است که کلمه رأی که از آن نهی شده است در گذشته و در آن زمان به معنای استنباط ظنی بود یعنی کسی از روی ظن و گمان خودش یک حکمی را به دست بیاورد. پس اصلاً ناظر به آن فضا است، *مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ* با توجه به معنای این واژه در آن دوران یعنی *من افتى الناس بالقياس والاستحسان* و امثال اینها.

شهید صدر سپس قرائنی ذکر می‌کند که منظور از رأی همان ظن یا غیر علم است چون می‌گوید *مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ اللَّهُ* بغیر علم یا بما لا يعلم» تعبیر غیر علم نیز آمده است. ایشان آنگاه می‌فرماید بر فرض هم که کلمه رأی منحصر به ادله ظنیه نباشد مثل قیاس و استحسان و مصالح مرسله و امثال اینها، بلکه عقل قطعی را نیز شامل شود، این روایات، معارض داریم. روایاتی داریم که از اعتبار عقل سخن گفته است. و لذا ما نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم و بگوییم عقل اصلاً اعتبار ندارد. کأنه ما اینجا دو دسته روایات داریم، یک دسته دلالت می‌کند بر اینکه عقل خودش حجت است و یک دسته دلالت می‌کند بر نهی از عمل بغیر علم؛ و بین اینها عموم من وجه است، زیرا یکی نهی می‌کند از رأی به معنای ظن، آن عقلیاتی که مفید ظن است. آن یکی دلالت می‌کند بر حجیت و اعتبار عقل. اینها یک ماده اجتماع دارند و یک ماده افتراق. بعضی از ظنون از غیر طریق عقل به دست می‌آیند و بعضی از احکام عقل قطعی هستند. یک ماده اجتماع نیز دارند که در آن ماده اجتماع تعارض می‌کنند و آن این است که اگر یک جایی عقل ظنی بود، از یک طرف نهی اول شاملش می‌شود که *مَنْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ* کسی که احکام خدا را به رأی خودش به دست بیاورد فله کذا و از این طرف نیز این دلیل هست که عقل را برای ما معتبر دانستند. در ماده اجتماع باید بگوییم روایاتی که عقل را معتبر دانسته این روایات در مورد عقل بدیهی است. یعنی یک عقل بدیهی داریم و یک عقل نظری قطعی و این مربوط به عقل بدیهی است. بالاخره این روایات نیز نمی‌تواند به طور کلی نفی کند قطع ناشی از مقدمات عقلی را.

### **بررسی پاسخ شهید صدر**

آنچه که شهید صدر فرموده از جهاتی مورد اشکال است و اگر بخواهیم اجمالاً آن را بیان کنیم باید بگوییم نسبت به بعضی از طوائف سخن ایشان صحیح است و ما سخن ایشان را قبول داریم ولی نسبت به بعضی از طوائف دیگر قبول نداریم. مثلاً آنچه که در مورد طائفه اول فرمودند مبنی بر اینکه حکمی که از راه عقل به دست می‌آید داخل ما انزل الله است. این یک نوع مصادره است؛ آنها می‌گویند حکمی که از راه دلیل عقلی ثابت شود غیر ما انزل الله است.

### **حق در مسئله**

اگر بخواهیم یک بررسی کنیم و پاسخ‌هایی که به این روایات داده شده را ارزیابی کنیم، باید بگوییم پاسخ محقق نایینی از سایر پاسخ‌ها بهتر است. محقق نایینی در واقع فرمود به استناد «لله علی الناس حجتان، حجة ظاهرة و حجة باطنه» حجت ظاهری

روایات و قرآن است و حجت باطنی عقل است. لذا لله علی الناس حجتان، ناظر و حاکم بر این روایات است. این روایات نهی می کند از عمل بغير علم، از عمل به رأی، از عمل بدون حجت. آن وقت آن روایت می گوید ما دو حجت داریم یک حجت ظاهری و یک حجت باطنی، یعنی گویا حاکم بر آن می شود، تفسیر می کند آن را؛ مثل اینکه می گوید برای نماز وضو لازم است یجب الوضو للصلوه، روایت دیگر می گوید الطواف بالبيت صلوة، طواف هم كأنه نماز است، این می شود حاکم بر او؛ توسعه می دهد در دایره نماز، یک نماز ادعایی درست می کند، اینجا نیز همینطور است وقتی می گوید عمل بدون حجت صحیح نیست این روایت می گوید خدا دو حجت دارد، حجت ظاهری و حجت باطنی که عقل باشد آن هم عقل قطعی، لذا این حاکم بر آن دلیل و مفسر آن است. پس مشکل حل می شود.

هذا تمام الکلام در اعتبار قطع ناشی از مقدمات عقلی

«والحمد لله رب العالمین»